

علل و افسگرایی اقتصادی

«جهان سوم» (۲)

تناقضات مرتضی محیط

م. رازی

Razi@kargar.org

بازتاب ترکیب ویژه و پیچیده مناسبات تولیدی پیشا-سرمایه داری، شبه سرمایه داری و سرمایه داری در جوامع «محیطی»، توسط استفاده از کامپیوترهای پیشرفته در کنار چرتکه در بخش حسابداری؛ حضور پیشرفته ترین تراکتورها شخم زنی در کنار گاوآهن در بخش کشاورزی، و مجهزترین ماشین آلات نساجی در کنار قالی بافی دستی و غیره می توان مشاهده کرد. این وضعیت غیر عادی و به هم پیوسته اقتصادی، ناشی از لطماتی است که اقتصاد این کشورها در دوران اولیه انباشت اولیه و پس از آن خورده اند. بنابراین، بررسی فراتر روندهای اولیه اقتصادی، می تواند ریشه های ناموزونی در انباشت اولیه بین کشورهای مختلف جهانی و در نتیجه راه حلهایی برای برون رفت از بحران اقتصادهای واپسگرا را، واضح تر بیان کند. در زیر نشان داده خواهد شد که سرمایه داری جهانی در هر مرحله از دخالت‌های خود در کشورهای «محیطی»، لطمات جبران ناپذیرتری از پیش بر پیکر بی رمق اقتصاد این کشورها وارد آورد. تا جایی که امروز سخن از «صنعتی شدن» یا جهش صنعتی تحت رهبری بورژوازی (یا ائتلافی با بخش هایی از قشرهای پرولتر و زحمتکش) در چارچوب نظام امپریالیستی در این جوامع به میان آوردن - نظری که توسط مرتضی محیط اشاعه داده شده است - سخنی است بی اساس و غیر عملی. همانطور که در زیر به آن اشاره خواهد شد، تأثیرات مخرب نفوذ سرمایه داری اروپایی در این کشورها چنان بوده است که دوران انقلاب‌های بورژوا دمکراتیک و زمینه مادی برای آن؛ کاملاً منتفی شده است.

سرمقاله

عبور از «قانون» یا تسلیم به آن؟

م. رازی

Razi@kargar.org



صدور حکم اعدام آجاری و اعتراضات اخیر دانشجویی بار دیگر مسایل کهن هیئت حاکم و باندهای درونی اش را مجدداً به شکل نوینی، در مرکز توجه مردم ایران و جهان قرار داد. در چنین موافقی همانند پیش، دو جبهه در مقابل یگدیگر صف آرایی می کنند. جبهه معترضین غیر وابسته به هیئت حاکم (دانشجویان و سایر زحمتکشان)؛ و هیئت حاکم و باندهای درونی اش. «اصلاح طلبان» که ظاهراً رئیس جمهور، اکثریت نمایندگان مجلس، را به همراه داشته و به قول خودشان به اتکا با اکثریت آرای مردم انتخاب شده اند؛ بار دیگر نشان دادند که مجموعاً از هیچ قدرت سیاسی برخوردار نیستند. مهمترین مهره های آنها در «جبهه مشارکت» یا دستگیر، یا محکوم به اعدام شده و یا مورد ارباب قرار گرفته اند.

سردبیر: م. رازی

زیر نظر فعالان «کارگر سوسیالیست»

<http://www.kargar.org>

BM Kargar, London WC1N 3XX, UK

معضل تشکلات کارگری و معضلات احزاب

کیوان کاویانی

Kayvan@kargar.org

صفحه ۵

کارنامه‌ی «سوسیالیست‌های انقلابی ایران»

صفحه ۸

دارد.... از سوی دیگر، قوه قضاییه به هیچ جا، پاسخگو نیست. در مواردی نسبت به رفتار و احکام برخی قضات، شکایاتی به دادرسی انتظامی قضات شده است و می‌دانیم که در این دادرسی، محکوم شناخته شده‌اند، ولی دست‌هایی وجود دارند که مانع از اجرای حکم آنان می‌شوند و یا حتی اجازه نمی‌دهند که پرونده‌ی آنان به جریان بیافتد...» و با طرح این سؤال که چه کسی پاسخگوی این اقدامات است؟ ادامه داد: مراجع شناخته شده‌ای نیز هستند که خود را در مقابل هیچ کس پاسخگو نمی‌دانند. و با بیان این مطلب که مراجعی که خود را پاسخگو نمی‌دانند شناخته شده هستند، مدعی شد: هر یک از این مراجع نقشی دارند؛ برخی نقش خنثی کردن مجلس شورای اسلامی را دارند و برخی نقش کارشکنی در قوه مجریه و دولت را دارند و برخی دیگر نقش برهم زدن روابط خارجی و یا برخورد با نیروهای فعال سیاسی، مطبوعاتی و رسانه‌ها را دارند. با پیگیری حوادث دو سه سال اخیر، می‌توان این مراجع را شناسایی کرد. البته در این صورت به عنوان تشویش اذهان عمومی، محکوم خواهید شد... به اعتقاد و، در حال حاضر، در کشور، تنها یک قوه وجود دارد و باقی قوا، نقش چندان پررنگی ندارند.» (ایسنا؛ ۶ آذر ۱۳۸۱).

«نایب رئیس مجلس» توجه نمی‌کند که در انظار مردم این افراد همه شناسایی شده‌اند. عاملان قتل‌های زنجیره‌ای، سرکوب دانشجویان و کشتار کارگران همه با توافق و نظارت مهره‌های مهم رژیم مانند خود خامنه‌ای، رفسنجانی (و تماشاچیانی مانند خود «اصلاح طلبان») صورت گرفته است. آیا «اصلاح طلبان» جسارت به دادگاه کشاندن این افراد را دارند؟ بدیهی است که سخنان نایب رئیس مجلس، سخنان فردی است که هیچ قصد مبارزه با اجحافات را ندارد! این سخنان کسی است که خود بخشی از همان نظام است! این سخنان شخصی است که به حفظ همان نظام با کمی «اصلاحات» به شکل مسالمت جویانه، اعتقاد دارد! این سخنان فردی است که در مقابل خواسته‌ها و مطالبات توده‌های دانشجویان و کارگران ایران قرار گرفته است! این سخنان شخصی است که خود مماشات جو است!

اضافه بر این، «اصلاح طلبان» و متحدانشان در خارج از کشور؛ اخیراً تبلیغات «رفراندوم» را سر داده‌اند. پرسیدنی است که این رفراندوم چه هدفی را قصد دارد دنبال کند. مگر تمام انتخابات ریاست جمهوری و اعتراضات توده‌ای دانشجویان همه به شکلی «رفراندوم» علیه اختناق و قلمرومنشی نبوده‌اند؟ از این گذشته، رفراندوم زمانی می‌تواند مثمر ثمر باشد که یک حکومت حداقل دموکراتیک (به شکل بورژوازی آن) بر مصدر قدرت باشد. فرض کنید که سران جمهوری اسلامی تن به یک رفراندوم را نیز بدهند. فرض کنید که اکثریت مردم ایران نیز خواهان برکناری «اقتدار گرایان» شوند. آیا هیچ عقل سلیمی باور می‌کند که «اقتدارگرایان» پس از رفراندوم قدرت را دو دستی تحویل مردم داده و کنار روند؟ مسلماً چنین نخواهد شد.

چه درسهایی از حرکت‌های دانشجویی تیرماه ۱۳۷۸ بایستی گرفت؟ آیا باید به همان روال «قانونی» که امروز سران رژیم و «دفتر تحکیم وحدت» مبلغ آنست، اکتفا کرد؟ درسهایی مبارزات دانشجویان، کارگران و زنان حداقل در زمان ریاست جمهوری خاتمی این بوده که برای دسترسی به دموکراسی، آزادی بیان، تجمع و مطبوعات (مطالبات دموکراتیک) بایستی دست به مبارزات «فرا قانونی» زد. «قانون» جمهوری اسلامی از پایه دچار اشکال

عبور از «قانون» یا تسلیم به آن؟

بقیه از صفحه ۱

برای نمونه جبهه مشارکت در مورد دستگیری عباس عبدی چنین می‌گوید:

«نزدیک به یک هفته از دستگیری و زندانی شدن غیرقانونی مهندس عباس عبدی عضو شورای مرکزی جبهه مشارکت ایران اسلامی می‌گذرد. مقامات قضایی هر چند کوشیده‌اند برای عبدی اتهامات عجیب و غریب بتراشند و به گمان خود از روحیه بیگانه ستیزی ملت ایران نردبانی برای دستیابی به هدفهای جناحی خود فراهم کنند اما آن کیست که نداند عباس عبدی تنها به این جرم به زندان افتاده است که انعکاس دهنده خواست واقعی و حقیقی ملت ایران است. گناه عباس عبدی این است که خواسته واقعی مردم را مبنی بر نفی اقتدارگرایی و استقرار مردمسالاری و حاکمیت قانون به تصویر می‌کشد.» (بیانیه جبهه مشارکت ایران اسلامی درباره دستگیری عباس عبدی؛ ۱۹ آبان ۱۳۸۱).

چنانچه عباس عبدی به جرم انعکاس دادن «خواست واقعی و حقیقی ملت ایران» به زندان افتاده و چنانچه وی نماینده «واقعی» مردم است؛ چرا «جبهه مشارکت» که اکثر نمایندگان مجلس را با خود دارد، با اتکا به مقام ریاست جمهوری این اقلیت را عابگر را کنار نمی‌گذارد؟ این چه قانونی است که نمایندگان اکثریت مردم را به زندان می‌اندازد؟ چرا این نمایندگان اکثریت مردم ایران به خود مردم برای کنارگذاری این قلدرد منشان متوسل نمی‌شوند؟ چرا دانشجویان و مردم ایران را که به حق از مرزهای قانونی خارج می‌گردند، به «خویشتن داری» تشویق می‌کنند؟ اگر این عده ریگی در کفش ندارند و خواهان آزادی و حقوق دموکراتیک تمام مردم هستند، چرا در مقابل این بی‌حقوقی‌ها و بی‌قانونی‌ها متوسل به همان «قانون» را عابگر می‌شوند؟

«اصلاح طلبان» گویا به گروگان گرفته شده‌اند. آنها نه تنها از کوچکترین قدرت اجرایی برخوردار نیستند، که ظاهراً نقششان بازدارنده و متوقف کردن اعتراضات دانشجویی است. آنها حتی جرأت مقابله لفظی با باند دیگر را ندارند و کماکان از مهره‌های ناشناخته‌ای که مسبب قتل‌ها و سرکوبها و اربابها می‌باشند، و روزی و روزگاری بایستی شناسایی شوند صحبت به میان می‌آورند. برای نمونه به سخنان «نایب رئیس مجلس» توجه کنید:

نایب رئیس مجلس ششم، محمدرضا خاتمی دبیر کل جبهه مشارکت و برادر آقای رئیس جمهور اعلام می‌کند که: «عده‌ای به دنبال اعلام وضعیت فوق‌العاده هستند و می‌خواهند به قول خودشان، بساط اصلاح‌طلبی را جمع کنند. حرکاتی که گاهی اوقات در داخل کشور صورت می‌گیرد، این ابهام را ایجاد می‌کند که به هر حال کسانی، این امور را هماهنگ می‌کنند. بعضی از شواهد و قرائن آن نیز پیدا است، ولی اینکه بتوانیم شخص خاصی را عامل این موارد بدانیم، نیازمند شواهد و مدارک بیشتری

بوده و اصلاح پذیر نیست. دانشجویان پار دیگر در اعتراضهای اخیر خود نشان دادند که نیاز به عبور از «اصلاح طلبان» را داشته و تنها راه متشکل سازی خود ایجاد تشکلهای مستقل دانشجویی است. تشکلهایی که مستقل از دولت و تمام نهادهای وابسته به آن مانند «دفتر تحکیم وحدت» باشد.

بدیهی است که «عبور از قانون» به مفهوم بی اعتنایی به وضعیت کنونی سیاسی ایران نیست. حق دموکراتیک تمام کسانی که علیه اجحافات به هر علتی مقاومت کرده اند بایستی به رسمیت شناخته شود. در راستای ایجاد تشکلهای مستقل دانشجویی و کارگری، سوسیالیستهای انقلابی خواهان آزادی تمام زندانیان سیاسی و خواهان لغو اعدام تمام مخالفان و مرتکبان جرایم هستند. این شامل حال «اصلاح طلبان» در درون هیئت حاکم نیز می شود.

هشت آذر هزار و سیصد هشتاد و یک

بقیه از صفحه ۱

مرحله اول

سرمایه داری تجاری در اروپا و غارت سایر کشورهای جهان

برای گذار از انباشت اولیه سرمایه و آغاز انباشت کاپیتالیستی، جوامع جهانی می بایستی سه پیش شرط را دارا می بودند: وجود پایه های مادی لازم برای انتقال به تولید کالایی کاپیتالیستی؛ تمرکز سرمایه در دست عده ای ثروتمند؛ و وجود تولیدشدگان جدا از وسایل تولید. تا اوایل قرن ۱۶ اختلاف بین کشورهای جهانی تفاوت کیفی ی با یکدیگر نداشتند. البته قابل ذکر است که برخی از کشورهای نظیر ایران (و برخی دیگر) به علت عدم وجود پیش شرط های بالا از موقعیت نامساعد تری از سایر کشورها برخوردار بودند. در ایران حضور «وجه تولید آسیائی» (به گفته مارکس) سدهای غیر قابل عبوری در مقابل انکشاف سرمایه داری بوجود آورده بود. قدرت بوراگرایی دولت آسیائی روند تمرکز و تراکم سرمایه در دست تجار و ثروتمندان جامعه را مسدود می کرد. دولت آسیائی، صاحبان ثروت را سرکوب کرده و اموال آنها را غصب می کرد. تجار و ثروتمندان از ترس دولت، قادر به سازماندهی سرمایه های خود در راستای انباشت اولیه سرمایه نبودند. سازماندهی بخش اساسی تولید آبیاری و قنات زنی همواره در دست بورکرات های دولتی متمرکز بود. جنگهای بی شمار در تاریخ ایران میان «شاه ها» عمدتاً پیرامون به دست گرفتن قدرت مرکزی بود. وابستگی دهقانان به زمین، از جدا شدن و «آزاد» شدن آنها و مبدل شدن آنها به «کارگر» جلوگیری می کرد. ادغام صنایع پیشه ای و کشاورزی و عدم وجود تقسیم کار بین این صنایع، بنیاد های گسترش انباشت اولیه را کند و نا کارا می کرد (در چین و هندوستان نیز وضعیت مشابهی، اما به علل دیگر، وجود داشت).

اما، با این وجود، اختلافات اقتصادی این کشورها در سطح جهانی آنچنان نبود که تفاوت های فاحشی میان آنها تکامل یابد. آنچه منجر به افزایش کیفی در سرعت انباشت اولیه سرمایه در برخی از کشورها شد، آغاز روند غارت و چپاول برخی کشورها توسط چند کشور اروپایی در قرون ۱۶ و ۱۷ بود. به اصطلاح «بازرگانان» و «مکتشفان» اروپائی (بخوانید دزدان و ماجراجویان دریائی) در این دوره آغاز به غارت جهان کردند. کلاهبرداری و تحمیل مبادله نابرابر با بومیان این ممالک از طریق غصب ذخائر گرانبهای آنها و انتقال آن به کشورهای اروپائی، برخی از ترفندهای آنها بود. دنیا بین این غارتگران تقسیم شد. غارت مکزیک و پرو توسط اسپانیا، غارت اندونزی توسط پرتغال و هلند، و غارت هندوستان توسط انگلستان و غیره منجر به انتقال بخش قابل ملاحظه ای از «محصول افزونه» این کشورها به کشورهای اروپایی شد. برای نمونه بین سالهای ۱۶۶۰ تا ۱۸۰۰ شرکتها و دولت انگلیس و هلند بیش از ۱/۰ میلیارد لیره استرلینگ از غارت هندوستان و کار بردگان نصیبشان شد.



علل و افسگرایی اقتصادی

«جهان سوم» (۲)

تناقضات مرتضی محیط

برجسته ترین مشخصه اقدامات چند کشور اروپایی در این دوران، صدور کالا به سایر نقاط جهان بود. کشورهای اروپایی که اکنون با ماشین آلات پیشرفته به تولید محصولات مصرفی مبادرت کرده بودند، کالاهایشان در مقام برتری نسبت به محصولات تولید شده توسط صنایع دستی سایر مناطق دنیا قرار گرفت. علت اصلی این جهت گیری نیز اشباع تولید محصولات مصرفی در کشورهای مترویل بود. رشد کمی و کیفی صنایع در بخش ۲ اقتصاد (بخش تولید صنایع و ماشین آلاتی که کالاهای مصرفی تولید می کنند) صدور محصولات به سایر کشورهای جهان را ضروری کرد.^۱ البته در این دوران کماکان غارت سایر کشورها نیز انجام می پذیرفت.

وجه مشخصه دیگر این دوران، صدور سرمایه ما بین کشورهای اروپایی بود. صدور سرمایه عمدتاً از بریتانیا به آمریکا، فرانسه، بلژیک در اواسط قرن ۱۹ منجر به تسریع در زمینه ریزی گذار اقتصادی این کشورها به انباشت کاپیتالیستی شد. اقتصاد این کشورها پس از چند دهه به زمینه های مادی برای صنعتی شدن قایل آمدند. بریتانیا به عنوان بزرگترین سرمایه گذاران آن دوران در حدود ۷۰ میلیون پوند در دهه ۱۸۸۰ به سایر کشورهای اروپایی و آمریکا صادر کرد.^۲

بنابراین، دخالت اقتصادی چند کشور اروپایی در سطح جهانی از یک سو منجر به غنی تر شدن سایر کشورهای اروپایی شده، و از سوی دیگر به فقیر تر شدن سایر ممالک. مبادله نابرابر کشورهای اروپایی با کشورهای دیگر، لطمه جبران ناپذیری به این جوامع وارد آورد. کالاهای ارزان اروپایی، صنایع بومی و صنایع دستی را منهدم ساخت. دولت‌های این ممالک در این دوران، یا تحت انقیاد نیروی قدرتمندتر اروپایی در آمدند و یا تسلیم وضعیت موجود شدند. در این دوران آغاز ادغام اقتصادی کشورهای جهان را در اقتصاد چند کشور اروپایی، می توان مشاهده کرد. صنایع دستی و سنتی متلاشی شده و بیکاری و فلاکت گریبانگیر همه اعضای جامعه شد. مهاجرت پیشه وران به مناطق روستایی افزایش یافته و در نتیجه انباشت اولیه که به کندی در شرف وقوع بود، کاملاً مسدود گشت. محصول افزونه کشاورزی نیز کاهش یافت. اضافه بر اینها کماکان بخش ناچیز محصول افزونه این ممالک به کشورهای مترویل منتقل شد.

چنانچه در دوران پیش، امید به استقلال اقتصادی کشورهای پیرامونی می بود، در این دوران روند انباشت اولیه سرمایه در تمامی این ممالک مسدود شد. اما، هنوز سرمایه داری مترویل در مقام کنترل کامل و مستقیم روندهای انباشت سرمایه نبود. مسئله مرکزی آنها در این دوران صدور کالاهای مصنوعی بود. چنانچه مرحله بعدی تحقق نمی یافت هنوز امکان تحولات اقتصادی در برخی از جوامع می بود. ۱۶ آبان هزار و سیصد و هشتاد و یک

در بخش بعد به مرحله سوم از انکشاف اقتصاد جهانی (امپریالیزم) پرداخته می شود.

^۱ در این دوران در کشورهای مترویل هنوز بخش ۱ (کالاهای سرمایه ای یا تولید ماشین آلاتی که خود ماشین آلات تولید می کنند) کاملاً آغاز نشده بود. از اینرو کشورهای مترویل هنوز به معنای اخص کلمه «صنعتی» نشده بودند و انگیزه اصلی شان ایجاد بازار برای صدور مصنوعات بود.

^۲ بخش عمده این سرمایه های به صورت سرمایه های کرایه ای یا وام به دول دیگر داده شد و در تولید دخالتی نداشتند.

در نتیجه، دوران گسترش سرمایه تجاری و انتقال ثروت از سایر نقاط جهان به چند کشور اروپایی بین قرون ۱۶ تا ۱۸، زمینه مساعدی برای «انقلاب صنعتی» فراهم آورد. غارت این کشورهای توسط شرکت‌های اروپایی منجر به تخریب و مسدود شدن روند انباشت اولیه و جلوگیری از رشد ارگانیک درونی اقتصادی این کشورها شد. مناسبات پیشا-سرمایه داری که با توجه به مشکلات درونی این ممالک در حال زمینه سازی برای مرحله بعدی بود، به سختی آسیب دید و در برخی موارد متوقف شد. چند کشور اروپایی به قیمت تخریب ساختارهای اقتصادی سایر ممالک جهان، صنعتی شدند. بدیهی است که ساختار اقتصادی کشورهای «محیطی» در این دوران دستخوش ناهنجاری های بسیاری گشت. این ناهنجاری ها سبب مسدود گشتن بازگشت آنها به روند انباشت سرمایه شد. طبعاً با مسدود شدن روند «انباشت اولیه سرمایه»، این کشورها هرگز زمینه مادی برای گذار از این مرحله به انباشت کاپیتالیستی را به خود ندیدند. دخالت مستقیم چند کشور اروپایی به سایر نقاط جهان در این دوران پیشرفت آتی اقتصادی این کشورها را از ریشه سوزاند. در واقع نطفه زمینه ریزی واپسگرایی این کشورها در این دوران شکل گرفت. در دوران آتی با دخالت‌های دول اروپایی این واپسگرایی شدت گرفت.

در ایران، باز شدن راه‌های زمینی تجاری در دوران اولیه صفویه و رشد قابل ملاحظه تجارت خارجی، شرایط مساعدی برای گذار از وجه تولید آسیایی و رشد اقتصادی فراهم آورد. اما، با گشایش راه‌های دریایی توسط کشورهای اروپایی و آغاز یکسری جنگ‌ها برای به انحصار در آوردن امتیازات آن، تجارت زمینی بسیار پر خرج شده و ادامه کاری آن بشکل سابق، کاهش یافت. بدین ترتیب روند تحرک اقتصادی اولیه در ایران بر اثر دخالت‌های همان دولت‌های اروپایی مسدود شد.

مرحله دوم

سرمایه داری صنعتی و صدور کالاهای مصرفی به سایر کشورهای جهان

روند بعدی سرمایه داری، مرحله گذار از تولید کارگاهی (مانوفاکتور) به تولید صنعتی در سطح برخی از کشورهای اروپایی بود. این دورانی است که «انقلابات صنعتی»، در کشورهایی که در پیش با غارت سایر مناطق جهان زمینه مادی پیشرفت صنعتی را فراهم کرده بودند، آغاز می گردد. نخستین این انقلابها در انگلستان به وقوع پیوست. در این کشورها پس از غارت‌های اولیه سایر ممالک، شروط لازم مادی برای این جهش اقتصادی آماده شده بود. حرکت سرمایه از انباشت اولیه گذشته و وارد انباشت کاپیتالیستی شد. در آلمان، دهقانان «آزاد» شده از زمین به عنوان «کارگر» آماده کار در صنایع شدند. استثمار کارگران توسط بورژوازی نوپا در شرف وقوع بود. با پیشرفت تکنیک‌ها صنعتی، تقسیم کار اجتماعی برنامه ریزی شده تر کار و «بازار ملی» متمرکزتر از پیش سازمان یافت. این وجه تولیدی نوین تنها محدود به چند کشور اروپایی بوده و سایر نقاط جهان کماکان در دوره انباشت اولیه سرمایه بسر می بردند.

معضل تشکلات کارگري و معضلات احزاب

دوم اینکه؛ همراهی جریانات سياسي چپ در مبارزه براي تشکيل اتحاديه هاي کارگري، اولاً چيزي از خود مبارزات کارگران براي تشکيل اتحاديه ها و تشکلات تشان کم نمیکند. ثانياً، اين فقط همراهيست و از ماهيت کلمه پيداست که حرکتی، از طرف کسی يا کسانی همراهی میشود. و لذا اين همراهی تنها يك شرط بيروني است که امر حرکت را تسهيل میکند. و نه اینکه خود حرکت را ايجاد و يا متولد کند. (مثلاً واکنش غريزي به ستم، بدون اندیشه نيز وجود دارد. اندیشه اما اين واکنش را آگاهانه و هدفمند میکند.) در جمله نقل شده از طرف ايرج آذرين که در نشریه تشکيل آمده است، فشرده اي از همان مضاميني را در خود دارد که ايرج آذرين مفصلاً بر سر آن بحث کرده و سعی به اثبات همتاهي را دارد که در آن جمله به شکل مترام وجود دارد. اما بحث او از رد همان جمله آغاز میشود.

چيزي که از نظر ايرج آذرين در آن جمله غايب است، اينگونه از طرف وي فرموله میشود: ((اما بنظر من مهمترين دليل از اين بين لسبت و از مقاله غايب است: اختناق سياسي مهمترين علت ناپايداري تشکلهای کارگري در ايران بود و هست.)) (۴)
در اینجا نيز ذکر چند نکته ضروري است. اول اینکه؛

مگر میشود نقش احزاب چپ مورد نظر آذرين در تخریب تشکلهای مستقل را منکر شد. جريانهایی که سازمانها و گروههای خود را به جای تشکيل های مستقل کارگري قرار دادند و يا به درجات مختلفی به یک يا بخش ديگری از هيئت حاکم تحت لوای «مبارزه با امپرياليزم» از در سازش برآمدند، خود از مسبين شکست انقلاب بوده اند. عدم انتقاد به اين جريانه و وانمود کردن اینکه «اختناق» مسبب از همپاشی جنبش کارگري بوده است؛ صحيح نيست. بایستی درسهای اين دوره و مشخصاً نقش سازمانهای «چپ» به جنبش کارگري ارائه داده شود.

دوم اینکه، در جمله مقاله «نگاهی گذرا به علل ناپايداري تشکلات کارگري» که از طرف آذرين نقل میشود، مقادير کافي وجود دارد که اشاره به از هم پاشی شيرازه اتحاديه ها در يك جو خفقان و سرکوب دارد. يعني در همان جمله، عنصر خفقان و سرکوب، (تعريف ديگري از ديکتاتوري مورد نظر ايرج آذرين) دليل اصلي ناپايداري اتحاديه ها و از هم پاشيده شدن شيرازه آنها ذکر میشود. و ايرج آذرين در رد اين جمله، همراهی جريانات سياسي چپ در مبارزه براي تشکيل اتحاديه هاي کارگري را ميآورد، که به آن جمله «تشکيل» ربطی ندارد. تنها ميتوان اينگونه آن را مرتبط کرد که آن جمله «تشکيل» سرکوبي جريانات چپ را بهانه اي براي سرکوبي اتحاديه هاي کارگري ذکر میکند. و ايرج آذرين، خود ديکتاتوري را عامل اصلي سرکوب ميداند.

سوم اینکه؛ ديکتاتوري بعنوان يك عامل سرکوب، خود سبب واکنش هاي متشکل به همان ديکتاتوري و حضور مبارزه با ديکتاتوري در ظرفي طبقاتي و تشکيل یافته است. لذا اين نظرايرج آذرين را ميتوان بعنوان يك اصل و قاعده پذيرفت که ميگويد: ((بين نکته قاعدتاً مورد انکار هيچکس نيست که وجود تشکلهای کارگري تنها در صورت وجود درجه اي از آزاديهاي دمکراتيک امکانپذير است و تشکيل پايدار، لازمه اش نظام سياسي پايداري است که به درجه اي دمکراتيک باشد.)) (۵)

ايرج آذرين در مقاله اي تحت عنوان ((دو معضل تشکلهای کارگري ايران: ناپايداري و نفوذ جريانات سياسي)) (۱) نقدي به مقاله اي در نشریه «تشکيل» (شماره آزمایشي آذر ۷۹) دارد. ا جمله اي از نشریه تشکيل شماره ياد شده را ذکر کرده و پيرامون آن بحث نسبتاً مفصلي را دامن ميزند. جمله اي که در نشریه تشکيل آمده و ايرج آذرين آنرا نقل میکند و همچنين به آن نسبت ((بي دقتي تاريخي)) ميدهد، اينگونه است که: ((از اين رو هر زمان که جو خفقان و سرکوب بر جامعه ما حاکم شده، با سرکوب جريانات چپ، اتحاديه ها نيز از حرکت باز مانده و شيرازه آنها از هم پاشيده است))

انتقاد آذرين اين است که ((مناسفانه نحوه مرتبط کردن مساله مناسبات تشکلهای کارگري و سازمانهای چپ به مساله علل ناپايداري تشکلهای کارگري نادرست است.)) (۲)

او محور اين نادرستي را اينگونه فرموله میکند: ((يعني انگار اگر جريانات چپ نماياند و در اتحاديه ها حضور تعيين کننده پيدا نمیکردند، وقتي خودشان سرکوب ميشدند اتحاديه ها ميمانند. اما اگر از فاکت تاريخي درست حرکت ميکرديم، آن «از اين رو» را نميتوان نستيم در جمله بالا بنويسيم. بلکه به اين نتيجه ميرسيديم که: چون در ايران، همچون بسياري کشورها، اندیشه هاي طبقاتي (چه بورژوايي و چه کارگري) پيش از رشد عيني خود اين طبقات وارد جامعه شد، لذا مبارزه براي تشکيل اتحاديه هاي کارگري نيز همواره با تلاش و فعاليت جريانات سياسي چپ همراه بوده است.)) (۳)

بدین ترتيب ايرج آذرين با يك «دقت تاريخي»، بي دقتي تاريخي که از نظر وي در نشریه تشکيل آمده است را تصحيح میکند. اما اين خود همراه با بي دقتي هانيست که ايرج آذرين با طرح آن، هدف ديگري را دنبال میکند که پانين تر به آن برميگرديم. قبل از آن اشاراتي به اين موضوع ضروري بنظر ميرسد.

اول اینکه؛ اندیشه طبقاتي، بر بستر نظام طبقاتي و در يك محيط متخاصم طبقاتي بوجود ميايد. (مثلاً وجود يك تشکيل کارگري يك اندیشه نيست. بلکه محصول ماديت یافته يك اندیشه است.) بعبارت ديگر رشد عيني خود طبقات، منافع طبقاتي را معين کرده و آن را بصورت اندیشه طبقاتي از خود متساعد میکند. به همین دليل است که ميتوان از «مبارزه براي تشکيل اتحاديه هاي کارگري» صحبت کرد.

طبقه کارگر نقداً بمثابه يك طبقه، موجوديت عيني دارد. و به همین دليل ميتواند براي تشکيل اتحاديه هاي خود مبارزه کند. اما «اندیشه طبقاتي» بدون حضور ملموس و عيني خود طبقات، تنها در سطح اندیشه و ذهنيت باقي ميمانند و اصولاً نيازي به متشکل شدن ندارد. در نهايت، اين پايه هاي مادي خود طبقات و منافع طبقاتي آنها است که اندیشه طبقاتي را بوجود مياورد؛ و نه بالعکس.

بدهد. بر عکس، این شرایط دمکراتیک است که محصول مبارزات کارگری است. عامل پایداری یا عدم پایداری يك تشکل کارگری، تنها شرایط خفقان و دیکتاتوری، یا شرایط دمکراتیک نیست. نزدیکی این تشکلات به توده های کارگر در حوزه جغرافیایی خویش و همسویی با نیازهای آنها از یکسو و ارتباط آن با مبارزات کارگری در سطح بین المللی از سوی دیگر، تضمین پایداری تشکل کارگری است.

پایداری يك تشکل کارگری، به مفهوم تنها حفظ فیزیکی تشکلات نیست. پایداری در حفظ مضامین و اهدافی که به آن دلیل تشکلی بوجود میاید، حیات آن تشکل را گارانتی میکند. اما مسئله استقلال تشکلات کارگری نسبت به احزاب نیز يك مسئله فرعی است. این موضوع در مقایسه با معضل جنبش کارگری، بیشتر معضل احزاب است.

احزاب سیاسی چپ، خود را شاخص پیوستگی و همبستگی می‌شمارند. و از تشکلهای کارگری می‌خواهند که نسبت به این شاخص، استقلال یا عدم استقلال خود را معین کنند. از نظر این احزاب، هر درجه از استقلال يك تشکل کارگری نسبت به آنها، ماهیت کارگری آن تشکل را غلیظ یا رقیقتر میکند. از نظر ایشان، جایز نیست يك تشکل کارگری مستقل از حزب سیاسی موجودیت داشته باشد. اما خود آن حزب میتواند مستقلاً موجود باشد و این حزب را ظرفی برای متشکل شدن کارگران آن تشکل معرفی کند.

تا آنجا که به تاریخ جنبش کارگری در ایران بر میگردد، میتوان پذیرفت که عدم حضور حزب انقلاب اجتماعی- حزب پیشتاز انقلابی طبقه کارگر (و فقط طبقه کارگر) همواره يك معضل اساسی برای طبقه کارگر بوده و هست. تا زمانی که چنین حزبی در سطح جامعه حضور مؤثر نداشته باشد، هر تشکل کارگری این حق را دارد و میبایست که در يك محیط طبقاتی، تشکل مستقل خود را داشته باشد.

استقلال تشکل کارگری از دولت، تازه این تشکل را از نهادهای دولتی متمایز میکند. استقلال این تشکلات از احزاب سیاسی، آنها را از تبدیل شدن به ابزاری برای احزاب سیاسی که خود را بدیل دولت میدانند نیز مصون میدارد.

اصولاً طرح مسئله استقلال تشکلهای کارگری از احزاب سیاسی چپ جایز هست یا خیر در شرایطی مطرح میشود که اولاً؛ تعداد زیادی حزب سیاسی چپ وجود دارد که هر کدام نیز خود را پیشرو طبقه کارگر میدانند. تعداد این احزاب از تعداد تشکلات کارگری بمراتب بیشتر است. و يك تشکل کارگری چنانچه حتی نخواهد که نسبت به احزاب چپ مستقل باشد، نمیتواند کشف کند که نسبت به کدامیک از این احزاب نمیبایست مستقل باشد. و این در حالیست که خود این احزاب نسبت بیکدیگر مستقلاند. تا حدی که حتی، نسبت به هم بیگانه اند. ثانیاً؛ این سؤال مطرح میشود که خود این احزاب استقلال خود را چگونه تعریف میکنند.

چه در بحثهای شفاهی ایرج آذرین و چه در بحثهای مکتوب او، همواره فرض بر این است که حزب سیاسی چپی وجود دارد که يك تشکل کارگری نمیتواند نسبت به آن مستقل عمل کند (بجز موارد حقوقی تشکلاتی) چنانچه این يك واقعیت باشد، میتوان

اجازه بدهید که حا ملان این نوع نگاه را در دیدگاههای منشویکی موجود و بخصوص در دیدگاه مرتضی محیط بیابیم. و در مقابل آن دیدگاه آکتیو رضا مقدم را قرار دهیم. او میگوید: ((امروز برای بازگرداندن طبقه کارگر و جنبش کارگری روی ریل مبارزه برای افزایش دستمزد احتیاج به شکستن تور اختناق نیست، باید علیه این ایده ها و افکار مبارزه کرد. طبقه کارگر نیازمند مبارزه نظری علیه سیاستهای جنبش اصلاحات در جنبش کارگری است.)) (۶) آنچه به این بحث از یکطرف و واقعیت مبارزات کارگری از طرف دیگر مربوط میشود، در قدم اول شرایط بوجود آمدن تشکلهای کارگری (اعم از شرایط دمکراتیک یا دیکتاتوری) نیست. بلکه حفظ و پایداری تشکلهای است که در هر حال نقداً بوجود آمده اند و در آینده نیز بوجود خواهند آمد. بنابر این بحث بر سر شرایط بوجود آمدن اتحادیه ها و تشکلهای کارگری يك بحث فرعی است.

اما حال که در این بحث تا همین حد مطرح شد، خالی از فایده نیست که به کار مخفی و علنی تشکلهای کارگری و ارتباط آن با شرایط خفقان و یا دمکراتیک هم اشاره شود.

مبارزه با ستم طبقاتی و بهره کشی مبارزه ایست که در هر شرایط جاریست. هر چند در شرایط دیکتاتوری، به دلیل مجبور شدن تشکلهای کارگری به کار مخفی این مبارزه آهنگی کند تر دارد، اما دقیقاً همین مبارزه است که بورژوازی را به تغییر روش و میدارد. دمکراسی بورژوازی ارمان او به طبقه کارگر نیست. بلکه عقب نشینی اش از دیکتاتوری عیان به نوع دمکراسی خویش است که تنها تحت فشار و مبارزه طبقه کارگر به آن تن میدهد. (بر خلاف تصور رفرمیستها که این دمکراسی را نتیجه درگیری بین جناحهای بورژوازی معرفی میکنند، و حمایت از یکی بر علیه آن یکی را نتیجه میگیرند.) همانطور که در مثالهای ایرج آذرین در مقاله وی، مبارزات چارتیست ها آمده است. باید به این نیز اشاره شود که در هر حال مبارزات چارتیست ها يك مبارزه متشکل در شرایط اختناق و دیکتاتوری بود که به عقب نشینی بورژوازی ختم شد. اما نباید از یاد برد که افتخار تاریخ مبارزات کارگری در انگلستان، اتفاقاً تاریخ مبارزات چارتیست هاست. مبارزه ای که در شرایط اختناق، نه برای «دست یابی به آزادیهای دمکراتیک» بلکه برای نابود کردن زمینه هایی که بر بستر آن آزادیهای دمکراتیک نیز پایمال میشود، بود. منتهی بورژوازی با عقب نشینی خود تا مرز تامین آزادیهای دمکراتیک، توانست جلوی گسترش مبارزات تا مرز نابودی سیستم سرمایه داری را بگیرد. بعد از آن طبقه کارگر انگلستان در مقایسه با آن مبارزات و حتی در شرایط دمکراتیک، چیزی قابل اشاره از خود نشان نداده است.

يك تشکل کارگری نمیتواند در هنگام خفقان و سرکوب، تشکل کارگران نباشد (اما متشکل باشد) و در شرایط دمکراتیک تشکل کارگران باشد. اصولاً تشکلات کارگری برای تشکل خود نیست. بلکه تشکلی برای کارگران است که در همه شرایط میبایست در عمل این را به اثبات برساند. هر چند آهنگ مبارزات کارگری و رشد تشکلات کارگری در يك شرایط دمکراتیک تند تر میشود. اما این چیزی از موضوعیت مبارزات متشکل کارگری در شرایط خفقان کاهش نمیدهد.

مبارزات تشکلات کارگری محصول شرایط دمکراتیک نیست که مجبور باشد تخفیفی در مطالباتش برای بوجود آمدن این شرایط

که در چنین وضعیتی، نه تنها استقلال بلکه کوشش در جهت ایجاد تشکل های پراکنده کارگری، خرده کاری محسوب می شود. در نتیجه احزابی که خود را به عنوان سازمانهای کارگری معرفی کرده و فاقد نفوذ و اعتبار در درون جنبش کارگری اند، نمی توانند خود را در رهبری یا بخشی از تشکل های مستقل کارگری تلقی کنند. حتی اگر همه آنها پسوندهای «کارگر» و «سوسیالیست» و «کمونیست» را با خود به یدک بکشند. مسئله بر سر این نیست که سازمانهای «چپ» خود را چه می نامند، مسئله بر سر اینست که آیا پیشروی کارگری در این احزاب حضور داشته و نقش تعیین کننده دارند و یا آن احزاب را مورد تایید قرار می دهند یا خیر.

بحث هایی که در جنبش کارگری روسیه در سالهای ۱۹۰۲ در مقابل تردیونیویست ها وجود داشت، با پشتوانه حضور موثر چنین حزبی بود. حزبی که نقدا در دهها کارخانه هسته های مخفی کارگری داشت.

اما اگر این تقابل با خرده کاری را بخواهیم در شرایط مشخصی مثل شرایط ایران فرمول وار تعمیم دهیم، دچار همان خرده کاری خواهیم شد که در آن سالها با آن مقابله میشد. در شرایط مشخص کنونی، کار کلان در قدم اول چیره شدن بر پراکندگی طبقه کارگر است. در این جهت تشکلات مستقل کارگری، موثر ترین روش برای جدا کردن صف کارگران از امت یکپارچه است. تا کید بر استقلال این تشکلات نیز گامی موثر در جهت بازگشت اعتماد بنفس به درون جنبش کارگری بطور اعم و پیشروان کارگری متشکل در این تشکلات، بطور اخص است. سوال اصلی در مقابل یک حزب سیاسی چپ موجود، نه استقلال تشکلات کارگری نسبت به احزاب، بلکه اساسا این سوال است که خود این احزاب تا چه درجه ای حاضر به عبور از استقلال حزبی نسبت به همان تشکلات کارگری هستند. و نتیجتا تا چه درجه ای خود را در کنار پیشروان جنبش کارگری می بینند تا با یاری رساندن به آنها در ایجاد حزب انقلاب اجتماعی- حزب پیشتاز انقلابی طبقه کارگر، استقلال حزبی که سهل است، بلکه خود را در درون چنین حزبی بیابند.

موضوع استقلال یا عدم استقلال تشکل کارگری، نسبت به خطر بزرگی که اینک خود جنبش کارگری را سخت تهدید می کند نیز یک موضوع فرعی است. در شرایطی که نفوذ رفرمیزم در جنبش کارگری، این جنبش و تشکلات آنرا با ویا بی استقلال، یکجا مورد حمله قرار داده است. تاکید بر سر استقلال یا عدم استقلال تشکلات کارگری، سر رشته خویش گم کردن است.

تاکید بر محوری کردن مبارزه، در مقابل نفوذ رفرمیزم در جنبش کارگری، همانطور که رضا مقدم هم بر آن تاکید می کند (بدون صرف نظر از ضعف آن) موضوع استقلال تشکل کارگری را در یک موضوع فرعی و دسته چندم قرار می دهد. برای محوری کردن این مبارزه آنچه که در نظرات رضا مقدم جای خالی دارد، تاکید بر گسست از سکتاریزم است. نمیتوان بدون گسست از سکتاریزم نفس رفرمیزم را گرفت. بر اساس حضور فعال همین سکتاریزم است که رفرمیزم فرصت می یابد تا برگرده طبقه کارگر، باز هم تازیانه زند. مادام که احزاب چپ، تنها از طریق تحولات در تشکلات خویش، به دنبال قدرتمند شدن، بزرگ و کوچک میشوند،

حتی بعنوان یک اصل با دیدگاههای او توافق داشت. اما این فقط یک فرض است و لذا تناقضات خود را با خود به همراه میآورد.

چرا یک حزب سیاسی چپ باید خواستار عدم استقلال یک تشکل کارگری، نسبت به آن حزب باشد. در صورتیکه عدم حضور ملموس یک حزب سیاسی چپ کارگری، باعث بوجود آمدن تشکلات جداگانه کارگری میشود. این حزب سیاسی چپ که الزاماً کارگری نیز باید باشد، آیا در یک خلاء طبقاتی بوجود آمده است که پیشروان کارگری متشکل در آن حزب نتوانسته اند وسیعترین ارتباطات ارگانیک را با جنبش کارگری بوجود بیاورند که مستقل از چنین احزابی تشکلات مستقل کارگری بوجود میآید؟

در واقع پسوند «مستقل» تشکل کارگری، از اینجا شروع نمیشود که چون احزاب چپ وجود دارند پس این تشکلات خواهان استقلال از آنها هستند. بلکه برعکس، از اینجا شروع میشود که چون این احزاب حضور، یا حضور ملموس ندارند، لذا این تشکلات مستقلا تشکیلات خود را ایجاد میکنند.

چگونه است که پس از بوجود آمدن چنین تشکلاتی، این احزاب، یا کلا وجود آنرا منکر میشوند (سکتاریست ترین نوع آنها) و یا بدلیل حضور مادی این تشکلات، مستقل از ذهن این احزاب، آنها تنها در صورت عدم استقلال تشکلهای کارگری نسبت به خود، حاضرند موجد یتشان را برسمیت بشناسند. آیا این معضل جنبش کارگری است یا معضل خود احزاب چپ؟

اینکه یک تشکل اتحادیه ای خواهان استقلال نسبت به دولت باشد، مورد توافق همه است. اما اگر همان تشکل نخواهد که نسبت به یک حزب سیاسی مستقل باشد، تکلیفش پس از ورود آن حزب سیاسی در دولت چیست. آیا اینک استقلال قبلی نسبت به دولت را باید از دست بدهد؟ وضعیت اتحادیه های کارگری در کشورهایی با دمکراسی بورژوایی در غرب، ترسیم این تناقض است. (انتخابات اخیر در برزیل. و احتمال شریک شدن بزرگترین حزب سیاسی چپ در دولت، ضرورت استقلال تشکلات کارگری از دولت و احزاب را بیشتر عیان میکند.)

گفتیم که موضوع استقلال یا عدم استقلال تشکلات کارگری نسبت به احزاب سیاسی چپ، یک موضوع فرعی است، زیرا که اساساً حزب چپ کارگری در جنبش طبقه کارگر ایران وجود ندارد.

بنابر این، طرح استقلال تشکلات کارگری به این دلیل مطرح میشود که احزاب چپ موجود همچون گذشته، قیم مآبانه مهر خود را بر این تشکلات نکوبند. بدیهی است چنانچه چنین حزب کارگری از درون جنبش کارگری بیرون بیاید، آنگاه موضوع استقلال تشکلات کارگری اساساً منتفی خواهد بود. زیرا که چنین حزبی توسط خود پیشروان کارگری ایجاد میشود که در فازهای ماقبل آن و در شرایط پراکندگی طبقه کارگر، در تشکلات مختلف کارگری و عمدتاً در جهت دستیابی به مطالبات روزمره کارگران متشکل بوده است. کارگران متشکل در این تشکلات، در بطن مبارزاتشان به این نتیجه میرسند که حتی برای دسترسی به مطالبات روزمره اشان مبیایست که به یک نیروی تعیین کننده اجتماعی، با اتوریته معین، تبدیل شوند. تنها چنین حزب سیاسی کارگری میتواند جنبش طبقه کارگر را از موضع مسلط و تحکم کارگری، در مقابل سیستم سرمایه داری قرار دهد. پر واضح است

قطعه‌نامه سوم نیز در مورد تجربه مداخلات کارگری در کارخانه‌ها بود. در آن قطعه‌نامه دو نکته اساسی تأکید شده بود. اولاً، لزوم ساختن هسته‌های سوسیالیستی به منظور مستحکم کردن کمیته‌های کارگری، سندیکاها، جناح کارگران مبارز (و هر جبهه واحد کارگری). به عبارت دیگر ساختن کارگران سوسیالیست در سطح کارخانه‌ها. ثانیاً، ضرورت کار مخفی و غیر علنی در کارخانه‌ها. نکات دیگر قطعه‌نامه شامل جمع بندی کار در جنبش شورایی، کانون‌های هماهنگی و ضرورت تحریم انجمن‌های اسلامی، مبارزه علیه نامه‌های جدید شوراهای بود.

در کنگره بحثهایی در باره ضرورت ساختن سازمانهای مستقل زنان، جوانان صورت گرفت. اما، تدوین قطعه‌نامه‌های نهایی در مورد نکات فوق، به عهده کمیته مرکزی منتخب کنگره گذاشته شد. کنگره، کمیته مرکزی خود را انتخاب کرد تا مواضع مصوبه کنگره را با کنگره بعدی به اجرا گذارد و تصمیم بر انتشار مجدد چه باید کرد به مثابه ارگان سیاسی حزب و ادامه انتشار "کارگران سوسیالیست" گرفت.

کمیته مرکزی حزب در اولین اجلاس خود، هیأت اجراییه، و سازمانده سراسری را انتخاب کرد، و هیأت اجراییه نیز دفتر سیاسی را به منظور نظارت بر فعالیتهای روزمره حزب تعیین کرد.

سازماندهی حزب نیز در این دوره، همراه با تغییرات در شرایط سیاسی جامعه، تغییر کرد. سلولهای کارگری، جوانان که در بخش عمده کار حزب را در دوره قبل تشکیل می دادند به هسته‌های متعدد کوچکی مبدل گشتند. برخی از هسته‌ها حول حوزه‌های کار مشخص شکل گرفتند و بعضی‌ها به حالت جغرافیایی به کار مشغول شدند (ترکیبی از دو شکل سازمان دهی دوره‌های قبل). هیأت اجراییه حزب تصمیم به تداوم کار به شکل زیرزمینی گرفت. کلیه فعالیتهای علنی حزب قطع گردید و مراکز حزبی تغییر مکان دادند و روابط اعضای صرفاً از طریق هیأت اجراییه برقرار می شد.

آخرین اعلامیه علنی حزب در مورد "میثاق" بنی صدر و مجاهدین (شورای ملی مقاومت) بود که در آن، "میثاق را یک ائتلاف سرمایه داری ارزیابی کرد و پیوستن به آن را غیر اصولی خواند. در مقابل پیشنهادی مبنی بر تشکیل یک جبهه واحد از نیروهای چپ حول یک بولتن بحث ارائه داده شد. بر اساس آن پیشنهاد، هیأت اجراییه با تعدادی از نیروهای چپ وارد مذاکره گشت.

پایان دوره دوم

چگونه می توان بر سر استقلال تشکلات کارگری نسبت به این احزاب به بحث نشست و آنرا نقد کرد.

حریف نفوذ رفرمیزم در جنبش کارگری، در چنین وضعیتی کدامیک از احزاب هستند؟؟؟

اساساً آیا احزاب سیاسی می توانند منافع طبقاتی خود را در واری منافع طبقات موجود تعریف کنند؟ مرز منطقی تعیین ماهیت طبقاتی احزاب، درجه بستگی آنها به طبقات موجود جامعه است؛ بنابراین، این معضل احزاب چپ موجود است که نباید نسبت به تشکلات کارگری مستقل باشند؛ نه بر عکس.

۱- بارو؛ ماهنامه اتحاد سوسیالیستی کارگری

(شماره ۱۰ و ۱۱)

۲- همانجا

۳- همانجا

۴- همانجا

۵- همانجا

۶- بارو شماره ۱۰ و ۱۱ ص ۹ مقاله جنبش کارگری در

وضعیت تازه (تاکید از ماست)

کیوان کاویانی

۶ آبان ۱۳۸۱

کارنامه‌ی

«سوسیالیست‌های انقلابی ایران»

م. رازی

بخش چهارده: دوره دوم: از قیام تا ۱۳۶۲

(د) کنگره حزب: جمع بندی فعالیتهای سیاسی و تشکیلاتی

(ادامه از کارگر سوسیالیست شماره ۱۱۷)

قطعه‌نامه دوم مصوبه کنگره در مورد اساسنامه حزب بود. از نقطه نظر حزب قواعد سانترالیزم دموکراتیک یک سری اصول خشک و اداری نمی توانست باشد. از این رو تدوین اساسنامه را موقوف به پس از چند سال مبارزه طبقاتی و کسب تجربه از اختلافات و انشعابات و وحدت‌های درونی، کرد. تدوین اساسنامه می بایستی بستگی به رشد سیاسی سازمانی و تجربه افرادی که آن را اجرا می کنند، داشته باشد. قطعه‌نامه اساسنامه دارای دو بخش بود: آموزش تنوریک حول مفاهیم تشکیلاتی یک حزب لنینیستی (مفهوم سانترالیزم دموکراتیک) و اصول تشکیلاتی که بر اساس تجربه و مبارزه خود حزب کسب شده بود. (حق گرایش در درون حزب، رابطه رهبری با هسته‌ها.....).